

شهید محمد حسن ابراهیمی



از بشارت علی
سازمان جامع سرداران و هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۱۰/۲۲
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۸۳/۰۲/۱۵
محل شهادت	گویان
مسئولیت	مدیر کالج مطالعات اسلامی
نوع عضویت	روحانی
شغل	روحانی
تحصیلات	کارشناسی حقوق بین الملل / حوزوی
مدفن	علی بن جعفر - قم - ایران

زندگینامه

خانواده محمدحسن، اصالتاً بوشهری‌اند که قم زندگی میکرده‌اند. پدرش روحانی بوده؛ پدر بزرگهای مادری و پدری‌اش هم در شهر بوشهر معروف بوده‌اند و بعضاً روحانی. پدرش بعد از ازدواج، می‌رود حوزه علمیه نجف درس بخواند. محمدحسن همان‌جا در نجف در بیست و دومین روز دی ۱۳۴۶ به دنیا می‌آید، اما شناسنامه‌اش صادره از کربلا بوده. وقتی که حسن البکر، رئیس‌جمهور می‌شود، همه ایرانیها را از عراق بیرون می‌کند. خانواده محمدحسن هم برمی‌گردند ایران، اما به جای بوشهر، به قم می‌روند.

محمدحسن دیپلم ریاضی داشته. مهندسی هم قبول می‌شود، اما خوشش نمی‌آید و انصراف می‌دهد. دلش می‌خواسته همچون برادرش پزشکی بخواند. به همین علت، کنکور تجربی می‌دهد. مرحله اول پذیرفته می‌شود، اما مرحله دوم نه. از سربازی که برمی‌گردد، می‌رود مدرسه علمیه معصومیه قم ثبت‌نام می‌کند. خیلی زود سطح را تمام می‌کند و نزد آیات عظام تبریزی، علوی، گرگانی و وحید خراسانی، به مدت پنج سال درس خارج فقه را می‌گذراند و در مراسمی ویژه، توسط مقام معظم رهبری، معمم می‌شود.

همان موقع بارتبه دویست در رشته حقوق دانشگاه قم قبول می‌شود و در کنار دروس حوزه، مدرک فوق‌لیسانس حقوق بین‌الملل را هم دریافت می‌کند. زبان انگلیسی را خیلی خوب بلد بوده و استعدادش در یادگیری زبان، عالی بوده. با خارجی‌های انگلیسی‌زبانی که برای تحصیل به حوزه علمیه قم آمده بودند، رفت و آمد میکرده تا خوب مسلط شود.

پیش از آن هم زمان جنگ، سربازی‌اش افتاده بوده عسلیویه و جزیره خارک. در خارک، مترجم مهندسی‌های خارجی بوده. چندبار اقدام می‌کند برای رفتن به خطوط مقدم جبهه، اما مسئولان به او می‌گویند: هیچ خط مقدمی مهم‌تر از جزیره نیست!

مراکز گوناگونی در قم از او دعوت به همکاری می‌کنند. عادت نداشته که دست رد به سینه کسی بزند! شروع می‌کند به تدریس ادبیات عرب و مکالمه عربی در مدارس حوزه علمیه. در مدرسه «حجتیه» (طلاب خارجی) هم درس می‌داده. زبان انگلیسی را در مجتمع آموزشی سپاه پاسداران تدریس می‌کند. علاوه بر اینکه مدتی مترجم پایگاه‌های خبری سپاه و کارشناس حقوقی کمیته امداد امام (ره) بوده، مسئولیت امور حقوق بین‌الملل مرکز جهانی علوم اسلامی را هم به عهده می‌گیرد. افزون بر اینها، فعالیت‌های پژوهشی و تحقیقاتی گسترده‌ای داشته که مکتوبات پرشمارش، گواه آن است. سوابق روشن علمی، پژوهشی و مدیریتی موجب می‌شود در سال ۱۳۷۹ از طرف سازمان مدارس و حوزه‌های علمیه خارج از کشور، مأموریت یابد به کشور «گویان» در آمریکای جنوبی برود. قرار بوده آنجا مدرسه علمیه‌ای ساخته شود. سفرش سه ماه طول می‌کشد. شرایط را می‌سنجد و گزارش جامعی درباره کشورهای آمریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب تنظیم می‌کند. سازمان، جزوه‌اش را می‌پسندد. مدتی پس از بازگشت، برایتبلیغ به گویان اعزام می‌شود.

گویان در آمریکای جنوبی، بین حوزه دریای کارائیب قرار دارد. برزیل، ونزوئلا، جامائیکا، سورینام و ترینیداد، همسایه‌های آن هستند؛ کشور کوچکی است که جمعیتش حتی به یک میلیون نفر هم نمیرسد؛ تقریباً هشتصد هزار نفرند. دولت‌شان ترکیبی از دین هندو و مسیحی است. گویان سالها مستعمره انگلیس بوده، حتی زبان رسمی‌اش هم انگلیسی است. انگلیسی‌های روباه‌صفت، دو قرن پیش، افریقایی‌های سیاه‌پوست را از افریقا و هندوها را از هندوستان، باکشتی به گویان آورده بودند. گویان کشور حاصل‌خیزی است و پر از جنگل و نیزار و مرتع‌های سرسبز، مانند شمال ایران. جایی ندارد که سبز نباشد. سرشار از معدن الماس و طلاست، اما چون استخراج از معادن توسط انگلیسی‌ها انجام می‌شده، مردمش در فقر مطلق بوده‌اند. انگلیس چنان بین افریقایی‌ها و هندوها اختلاف انداخته که به خون هم تشنه‌اند. از زمان استقلال تاکنون، هنوز هم سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن»،

در این کشور پابرجاست. تبعیض و تفاوت نژادی بی‌داد میکند. جایی که هندو است، آفریقایی نمی‌رود و جایی که آفریقایی است، هندو پایش را نمی‌گذارد.

ورود شهید ابراهیمی به این کشور و تلاش‌های پیوسته او نتیجه می‌دهد و نژادها را به هم نزدیک می‌کند. دردانشکده‌ای که ایجاد می‌کند، هم سیاه‌پوست بوده، هم هندو، حتی آمرندین هم داشته‌اند که بومی‌های خود امریکای جنوبی هستند.

همسر شهید در این باره می‌گوید:

«محمدحسن شیفته تبلیغ بود. می‌گفت تمام سختی‌ها را به خاطر اهل بیت تحمل می‌کنم. دوست داشت اهل بیت را به اهل سنت و حتی به همه دنیا معرفی کند. یک سال و خورده ایطول کشید تا باهم رفتیم. ۲۸ اسفند ۱۳۸۱ در گویان بودیم. ۹۹ درصد مسلمانان گویان از اهل سنت بودند. تعداد شیعه‌ها، انگشت‌شمار بود. بارها در دانشکده اسلامی که در گویان تأسیس کرد، به سنی‌هایی که برای یادگیری قرآن یا چیزهای دیگر آمده بودند، باشوخی و خنده می‌گفت: بابا! بیایید سراغ علی، علی است که شما را به بهشت می‌برد.

کسی که قبلاً از ایران به آنجا رفته بود، با هزینه سازمان، یک ساختمان مسکونی کوچک دو طبقه را برای دانشکده خریده بود. محمدحسن خودش طرح معماری داد تا آن را از مسکونی، به آموزشی تبدیلش کند. بنایی و تعمیرات را شروع کرد. خودش بالای سر کار بود. یک تنه در عرض چند ماه کاربری ساختمان را تغییر داد. با اینکه هیچ کس را نمی‌شناخت، اما زود آشنا شد. چند ماه اول خانه نداشتیم. می‌خواست روی کار بنایی ساختمان، خودش نظارت داشته باشد و کار را سریع‌تر تمام کند. برای همین هم همان جا در دانشکده، توی یک اتاق نه‌متری وسایل‌مان را چیدیم. این مدت خیلی سختی کشیدیم. اتاق، سرویس بهداشتی و حمام داشت، اما آشپزخانه نه. من هم پشت رایانه، مطالبی که می‌خواست را برایش تایپ می‌کردم و گاهی هم از پایگاه‌های خبری اسلامی، مقاله و مطلب به زبان انگلیسی و اسپانیایی یا عربی جمع می‌کردم تا بدهد به طلبه‌های دانشکده. همان جا، کنار رایانه، روی یک اجاق گاز کوچک، آشپزی می‌کردم. گاهی می‌شد که صبح تا شب از اتاق بیرون نمی‌آمدم. اوایل که کارگرها بنایی می‌کردند و بعد هم که کار تعمیرات تمام شد، فقط در بخش آقایان پذیرش طلبه داشتیم. منتظر می‌ماندم درس طلبه‌ها تمام شود، بعد می‌آمدم بیرون. محمدحسن می‌گفت: یک کم این سختی‌ها را تحمل کن، می‌دانم که مردها رفت و آمد می‌کنند و سخت است. چیزی نمی‌گفتم! مهم نبود. کنار او می‌توانستم تمام سختی‌های دنیا را تحمل کنم. این همه راه از وطن‌مان آمده بودیم کشور غریب به خاطر اسلام. من کی بودم که به خاطر این چیزها بهش اعتراض کنم».

محمدحسن پس از آنکه مدرسه‌ای به نام امام محمد باقر (ع) ثبت می‌کند و مجوز فعالیت دانشکده بین‌المللی مطالعات اسلامی را از دولت گویان می‌گیرد، شروع می‌کند به جذب دانشجو و تدریس. صداقت و صمیمیت خاص و اخلاق و رفتار نیکو باعث می‌شود مسلمانان بر گرد او حلقه بزنند. برگزاری نماز جمعه و جماعت و سخنرانی در چند مسجد اهل سنت، از جمله فعالیت‌های مستمری بوده که وقتی با برگزاری چند نمایشگاه قرآنی و تأسیس «دارالقرآن» همراه می‌شود، محبوبیت و شهرت او را در اندک زمانی افزایش می‌دهد. وقتی در همان ماه‌های نخست، چند نفر از مسیحیان، مذهب شیعه را انتخاب می‌کنند، معلوم می‌شود که کم‌کم آثار حضور یک روحانی هوشمند و همسر فداکارش دارد نتیجه می‌دهد.

برادر شهید در بخشی از خاطرات خویش می‌گوید:

«آنچه از محمدحسن داریم، مکتوبات ایشان است، به اضافه خاطراتی که همسرشان نقل کرده‌اند. یکی از خاطرات شنیدنی مربوط است به یک پزشک مسیحی اهل کلمبیا که از دوستان ایشان بوده و تحت تأثیر معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) و کراماتی که می‌بیند، مسلمان می‌شود. گویا مشکلی برای اشتغال داشته که به شهید ابراهیمی

می‌گوید. شهید ابراهیمی به او می‌گوید ما در مکتب‌مان چیزی به نام "توسل" داریم. سپس مطلب را توضیح می‌دهد و حدیث "کسا" را می‌خواند و معنا می‌کند. ظاهر مشکل این پزشک مسیحی ظرف مدت کوتاهی حل می‌شود و علاوه بر خودش، همسرش نیز استخدام می‌شود. پس از این واقعه، به همراه همسرش نزد شهید می‌آیند و از ایشان می‌خواهند که طریقه تشریف به اسلام را به آنان بیاموزد. شهادتین را می‌گویند و مسلمان و شیعه می‌شوند و این آقا که اسمش "آنتونی وارگاس" بوده، نام "علی" را انتخاب می‌کند. همسر شهید ابراهیمی هم یک پوشش اسلامی برای خانم این پزشک تهیه می‌کند و این زوج کلمبیایی جزو کسانی بودند که انس و الفت بسیاری با شهید ابراهیمی داشتند».

فعالیت‌های شهید ابراهیمی که گسترش می‌یابد، عرصه بر شب‌پرستان کوردل و عوامل جاسوسی صهیونیست تنگ می‌شود و شروع می‌کنند به ترور شخصیت او.

دلال اسلحه، مشارکت در حادثه ۱۱ سپتامبر، عضویت در گروه القاعده و مقصر در حادثه انفجار مقر یهودیان در آرژانتین، از جمله اتهاماتی بوده که با هدف زمینه‌سازی برای ترور فیزیکی‌اش، در بین مردم پایتخت گویان شایع می‌کنند.

برادر شهید معتقد است:

«ما اطلاعاتی کسب کردیم که چند روز پیش از ربوده شدن شهید ابراهیمی، یک گروه از امریکا وارد گویان شده‌اند. این گروه، اطلاعاتی به این مضمون داشته‌اند که عده‌ای از مسلمانان گویان به رهبری یک سفیدپوست، اسلام را در گویان گسترش می‌دهند که این امر منافع دولت امریکا را به خطر انداخته است. آن فرد سفیدپوست، همین شهید ابراهیمی بود».

در دوم آوریل ۲۰۰۴ برابر با چهاردهم فروردین ۱۳۸۳، با وی تماس می‌گیرند و خبر می‌دهند که سامانه آب‌رسانی دانشکده دچار نشتی شده و لازم است که خودش را به آنجا برساند. همسرش باردار بوده و پس از هفت سال که از ازدواج‌شان می‌گذشته، خداوند بشارت فرزندى را به آنان داده بود. از خانمش عذر خواهی می‌کند و می‌گوید زود برمی‌گردم. اندکی بعد، با خانه تماس می‌گیرد که هیچ مشکلی وجود نداشته و تا دقایقی دیگر باز می‌گردد. بازگشتش که طول می‌کشد، خانمش نگران می‌شود و شروع می‌کند به تماس گرفتن با دوستان که معلوم می‌شود افراد مسلح او را هنگام خروج از دانشکده ربوده‌اند.

از آنجا که شهید ابراهیمی و همسرش تنها ایرانی‌های مقیم گویان بوده‌اند و ایران فاقد سفارت‌خانه و رایزنی فرهنگی بوده، با تأکید رهبر معظم انقلاب، یک گروه امنیتی - سیاسی، عازم گویان می‌شوند. این گروه پس از تحقیق و مذاکره با مسئولان گویان، به این نتیجه می‌رسند که حجت‌الاسلام ابراهیمی به احتمال زیاد به شهادت رسیده است.

در آن روز، وقتی محمدحسن از دانشکده بیرون می‌آید و در ماشین را باز می‌کند، به یک‌باره صدای ترمز شدید دو خودرو را می‌شنود. رویش را برمی‌گرداند؛ پاترول سیاهی را جلوی ماشین خود و یک‌دیگر را کنار در سمت راست می‌بیند. دو نفر سیاه‌پوش مسلح پیاده می‌شوند. یکی می‌رود سراغ سرایداری که داشته در را می‌بسته و تیری به پایش می‌زند. دیگری هم می‌آید سراغ محمدحسن. شیشه را با تفنگش می‌شکند و با کمک نفر دوم، او را که مقاومت می‌کرده، به زور پیاده می‌کنند و با خود می‌برند.

سرانجام پس از یک سال و اندی که از حضور این روحانی در ریادل در کشور گویان می‌گذرد، دست شوم اهریمن از آستین دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی بیرون می‌آید و آن مجاهد فرزانه و اندیشمند را پس از یک ماه شکنجه‌های قرون وسطایی به شهادت می‌رسانند.

خبری می‌پیچد در گوش تاریخ □ حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدحسن ابراهیمی، امام جمعه «جرج تاون» □ پایتخت گویان □ روز چهاردهم فروردین ۱۳۸۳، در سن ۳۷ سالگی، از مقابل دانشکده محنت‌دریس خود ربوده می‌شود □ ۳۴ روز بعد، شانزدهم اردیبهشت، پیکر خون‌آلودش را با دستانی بسته، در حالی که شکنجه‌های بسیاری را متحمل شده، در ۴۶ کیلومتری «جرج تاون» در یک گودال می‌یابند.

همسر شهید باز هم سخن دارد با ما:

«هر کسی چیزی می‌گفت؛ یک عده می‌گفتند کار دولت‌شان بوده و یک عده هم می‌گفتند کار امریکایی‌ها بوده. دولت‌شان با پلیس بین‌الملل زیاد همکاری نکرد، جوری که خود اینترپل می‌گفت دولت گویان خودش هم دست داشته. در آن یک ماه، هیچ خبری ازش نداشتیم. منتظر بودیم گروهی اعلام موجودیت کند یا بگوید که ما او را دزدیده‌ایم، ولی خبری نشد.

شبی که ربوده شد، تلفن زدم خانه یکی از دوستانش. لحنش یک جوری شده بود. می‌خواست من نفهمم چه اتفاقی افتاده. فقط گفت: دو نفر آمده‌اند شلیک کرده‌اند به پای موسی □ سرایدار دانشکده □ که زخمی شده و رفته بیمارستان. با عجله پرسیدم: خب شیخ چی شد؟ شیخ را بگو. اندکی مکث کرد و به همان زبان انگلیسی گفت: کیدنپ، کیدنپ!

این همه زبان یادگرفته بودم، ولی معنی این واژه را نمی‌دانستم. پرسیدم یعنی چی؟! و او توضیح داد: یعنی آدمربایی. همان دو نفر مسلح او را با خودشان برده‌اند.

وقتی فاطمه به دنیا آمد، محمدحسن او را ندید. فاطمه یک ماه و نیم بعد از ربوده شدن پدرش متولد شد. دقیقاً دو روز پیش از تولد، پیکر مطهر پدرش پیدا شد. در آرزوی دیدن دخترش ماند. هیچ وقت انتظار این واقعه را نداشتیم، اما محمدحسن همیشه می‌گفت: اگر قرار است خون من برای امام حسین(ع) ریخته شود، بگذار در همین کشور بریزد».

شهادت محمدحسن، برای همه دلخراش بود و برای حضرت آقا دردناک‌تر:

«بسم الله الرحمن الرحيم

با تأسف و تأثر، از حادثه درگذشت دلخراش مجاهد جبهه تعلیم و تبلیغ، حجت‌الاسلام آقای محمدحسن ابراهیمی اطلاع یافتیم.

جنایت کارانی که دست خود را به خون این جوان باایمان و فداکار آلودند، وابسته به هر گروه و سازمان جاسوسی که باشند، با این جنایت خود ثابت کردند که اهریمنانی سنگ‌دل و ضدانش و روشن‌گری و ایمان‌اند. این مصیبت را به والدین و همسر و داغ‌دیدگان آن عزیز تسلیم می‌گوییم و مقام و پاداش شهیدان را به روح او تهنیت عرض می‌کنیم. والسلام علیکم ورحمه الله - سیدعلی خامنه‌ای».



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر